

یکشنبه ۱۴۰۰/۹/۷

جلسه ۷۲۶

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفي کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسکنه أرضک طوعا وتمتعه فيها طويلا.

اللهم العن أول ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعة وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أول ظالم باللعن منی وابدء به أولا ثم العن الثاني والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبيد الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

امر دوم از اوامر قطع در كفاية مسئله تجرى ست. در مسئله تجرى سه مطلب بحث می شود: ۱-

استحقاق عقاب برای شخص متجری ۲- قبح فعلی متجری به ۳- حرمت فعل متجری به.

مرحوم آخوند ابتداءً يك جمله ای بیان کرده، ایشان می فرماید: «شبهه ای نیست که شخص

عاصی استحقاق عقاب دارد و شخص مطیع استحقاق ثواب دارد». اینکه شخص عاصی چرا

استحقاق عقاب دارد و این استحقاق عقاب به حکم عقل است، به حکم شرع است یا به حکم

عقلاء ست باید بررسی شود تا ببینیم که آیا آن ملاک در این تجری هم می آید یا نمی آید و

اینکه مطیع استحقاق ثواب دارد یعنی چه و ببینیم وجه استحقاق ثواب برای شخص مطیع چیست تا بعد ببینیم این استحقاق برای شخص منقاد می آید یا نمی آید. ما یک عصیان داریم و یک تجری، یک اطاعت داریم و یک انقیاد، فعلاً بحث ما در استحقاق عقاب و ثواب برای عاصی و برای مطیع است.

از شخص عاصی سه مطلب سر می زند: ۱- عاصی سوء سریره دارد، خبث باطن دارد ۲- عاصی قصد عصیان دارد، قصد مخالفت دارد ۳- عصیان و مخالفت خارجی از عاصی سر می زند. حال اینکه عاصی مستحق عقاب است به خاطر آن سوء سریره است یا به خاطر قصد و عزم است و یا به خاطر آن فعلی که در خارج از او صادر شده است می باشد؟

اما اینکه استحقاق عقاب حکم عقل است یا حکم شرع است و یا حکم عقلاء است، مرحوم حاج شیخ در نه‌ایة الداریة می فرماید: «تفصیل ذلك أن استحقاق العقاب علی معصية حکم المولى إِمَّا بجعل الشارع أو بحکم العقل» و بعد ایشان به شیخ الرئيس نسبت می دهد و می فرماید: «فان كان بجعل الشارع كما هو أحد طرقه في محلّه علی ما أفاده الشيخ الرئيس في الاشارات و غيره في غيرها».

من الآن اشارات را نگاه نکردم و در سابق نگاه کرده بودم. اما این مطلب که کسی بگوید «استحقاق عقاب به حکم شارع است» خیلی حرف پرتی است زیرا استحقاق یعنی اگر عقابت کنم جلوی من را کسی نمی گیرد حال اگر گفتیم به حکم عقل است بدین معناست که عقل جلوی من را نمی گیرد و اگر گفتیم به حکم عقلاء است بدین معناست که عقلاء جلوی من را نمی گیرند اما اگر گفتیم به حکم شرع است خب به چه معناست؟ آیا بدین معناست که شارع بفرماید اگر عقابت کنم خودم جلوی خودم را نمی گیرم، این معنی دارد! استحقاق عقاب غیر از عقاب خارجی است.

سوال، جواب: پس استحقاق کار من است! چون من گفتم عقل می گوید وقتی شارع فرمود دیگر استحقاق داری این می شود به حکم عقل.

اینکه استحقاق به جعل شارع باشد یعنی با غمض عین از جعل شارع استحقاق نبود ولی با جعل شارع استحقاق آمد. یعنی چون شارع فرموده استحقاق آمد و اگر نمی فرمود استحقاق نبود! در واقع این به حکم عقل است. مگر اینکه معنایش این باشد که شارع بفرماید: «هر کاری من انجام دهم حق من است». آن حق را چه کسی می گوید؟ بفرماید: «آن حق را هم خودم می گویم». منشأ این حرف تقریباً مثل حرف اشاعره می شود. خداوند سبحان هر کاری انجام دهد جا دارد زیرا خداوند سبحان کار بی جا انجام نمی دهد به خاطر اینکه جا را خود او تعیین می کند. جا را که دیگران تعیین نمی کنند. به نظرم این حرف حرفی نیست که یک بچه یک ماه بزند. این را اگر بخواهد یک سر و صورتی داشته باشد باید این گونه معنی نکنیم که بعد از آنکه شارع فرمود عقاب می کند عقل می گوید استحقاق عقاب هست. عقاب به جعل شارع است اما استحقاق عقاب به حکم عقل است منتهی عقل زمانی حکم به استحقاق می کند که شارع عقابی جعل نماید و اگر شارع عقابی جعل نمی کرد دیگر استحقاق نبود.

البته این حرف نیز حرف چرت و بیهوده است زیرا یعنی چه که اگر جعل نمی کرد استحقاق نبود. استحقاق یعنی می خواهیم ببینیم آیا شارع چنین حقی دارد که بخواهد عقاب نماید یا نه. لذا این حرف را ما نمی فهمیم. این مقدار که ما می فهمیم این است که خیلی دور از وادی است. (من عقیده به این شیخ الرئسی که اینقدر از او تعریف می کنند ندارم. بله آدم مستعدی بوده اما اینکه مثلاً می گویند: شیخ الرئیس یک رفقی داشت که چیزی متوجه نمی شد. مادر رفقش پیش استاد رفت و شکوه کرد. استاد گفت: من درس را یک جور بیان می کند اما استعدادها مختلف است. بعد بچه را وارد اتاق کرد و گفت: «خوب نگاه کن» و بعد چند آجر زیر فرش گذاشت و پسر را روی آنها قرار داد و دوباره گفت: «خوب نگاه کن چه فرقی کرد؟» پسر جواب داد: «چیزی متوجه نشدم». بعد شیخ الرئیس را آورد و گفت: «خب نگاه کن» و بعد یک ورقه کاغذ زیر فرش گذاشت و به شیخ الرئیس گفت: «خوب نگاه کن چه فرقی کرد؟» جواب داد: «به اندازه ضخامت یک ورقه کاغذ یا سقف پایین آمده یا زمین بالا رفته» اینها به افسانه و شعر شبه است تا به واقعیت.

اگر شیخ الرئیس اینقدر باهوش بود که این چرت و پرت ها و مطالبی که در اعتقادات گفته را نمی گفت.)

اما اینکه استحقاق عقاب به حکم عقل است یا به حکم عقل نیست. مرحوم حاج شیخ می فرماید: به حکم عقل نیست زیرا یا باید حکم عقل نظری باشد یا حکم عقل ضروری باشد. ما شش حکم عقل ضروری و قضایای ضروریه بیشتر نداریم: ۱- اولیات مثل الكل اعظم من الجزء و اجتماع نقیضین و... ۲- حسیات. حسیات یا به حواس ظاهره است مثل اینکه این جسم سفید است، این قهوه ای است که به اینها محسوسات گفته می شود و یا به حواس باطنه است مثل اینکه گرسنه هستم یا تشنه هستم ۳- فطریات. فطریات آنهایی هست که قیاسات آن با خودش است مثل الاربعة زوج. ۴- تجربیات. تجربیات یعنی استقراء مثلا دیدیم هر کس یخ روی دستش می گذارد بدنش سرد می شود. ۵- متواترات مثل اینکه هر کس به مکه رفت و آمد گفت: مسجد الحرام شش مناره دارد. ۶- حدسیاتی که موجب یقین می شوند مثل اینکه خورشید نور به ماه می دهد و نور ماه از خود آن نیست، حال حدسی ای که موجب یقین باشد و به آن پنج مورد قبلی بر نگردد را من متوجه نمی شود زیرا اینکه نور ماه برای خودش نیست را یا باید بگویید که از اولیات است یا بگویید از از حسیات است یا باید بگویید از متواترات است یا باید بگویید از تجربیات است یا اینکه باید بگویید از موارد عقل نظری است و به برهان ثابت میشود مثل اینکه مجموع زوایای مثل ۱۸۰ درجه است. بعد ایشان می فرماید: حکم عقل به استحقاق عقاب نه از اولیات است، نه از حسیات است، نه از فطریات است، نه تجربیات است، نه از متواترات است و نه از حدسیات است.

جناب حاج شیخ ره این فرمایش شما صحیح نیست و ممکن است کسی بگردد و بگوید که به وجدانیات است. همان طور که ما درک می کنیم که گرسنه هستیم همان طور درک می کنیم که این استحقاق عقاب دارد. اگر بگویید: «استحقاق عقاب یک حقیقتی مثل گرسنه بودن نیست زیرا گرسنه بودن یک حقیقتی است، ما درک می کنیم یا درک نکنیم یعنی با غمض عین از وجدان، ما یک گرسنگی داریم». می گوئیم: گرسنگی علم حضوری است و اصلا خود همین علم است و با

غمض عین از این، معنی ندارد. در علم حصولی می گویند: «حصول صورة الشيء عند العقل» خب اگر بگویید «با غمض عین از علم ما، یک صورتی در ذهن ما وجود دارد» خب صحیح نیست زیرا همین این، علم است. هذا به خلاف این است که من علم دارم الآن یک گرگ داخل اتاق است که با غمض عین از علم ما آن گرگ وجود دارد ولی معنی ندارد که بگوییم صورت این گرگی که در ذهن است، با غمض از علم ما وجود دارد چرا که خود این، علم است. با غمض عین بدین معناست که آن نباشد. گرسنگی نیز اینگونه است، اینکه بگویید: «اگر علمت هم نباشد باز گرسنه هستی» معنی ندارد. اگر کسی بگوید: «مثل زمانی که خواب هستید، در زمان خواب باز گرسنه هستی» می گوییم: مقصود از گرسنگی اگر این است که معده خالی باشد، خب اینکه گرسنگی نیست. آن چیزی که ما به آن علم حضوری داریم احساس گرسنگی است. کسی که اشتها ندارد و مثلاً ده روز است که چیزی نخورده، الآن که در معده اش چیزی نیست ولی می گوید: «اصلاً احساس گرسنگی ندارم». پس گرسنگی حقیقتی غیر از آن علم ندارد، حال اسم این را بگذارید وجدانیات، یا اولیات. همان طور که عقل حکم می کند به «کون الكل اعظم من الجزء» همانطور عقل حکم می کند به اینکه اگر خداوند سبحان عقاب نماید من کاری با ایشان ندارم و جلوی او را نمی گیرم و ایشان حق عقاب دارد.

جناب حاج شیخ ره شما غیر از ادعا چیزی ندارید مثلاً در اولیات فرموده اید که حکم عقل به استحقاق عقاب از اولیات نیست زیرا اولیات یعنی تصور موضوع موجب ثبوت حکم شود یا حداقل تصور موضوع و تصور محمول موجب تصدیق شود مثلاً کسی کل را تصور کند و جزء را تصور کند حکم می کند. حال چطور ممکن است بگوییم استحقاق عقاب از اولیات است و حال آنکه مورد نزاع واقع شده و برخی گفته اند استحقاق عقاب هست و برخی گفته اند استحقاق عقاب نیست.

اولاً اینکه مورد نزاع واقع شده، خب بعضی اصل وجود را منکر شده اند و سفسطائی هستند و می گویند: «وجودی اصلاً ما نداریم». «کلّ ما في الكون وهم أو خیال * أو عكوس في المرايا أو

ظلال» اصلاً به نظر من قائل به وحدت شخصی وجود بسیار بسیار بی آبرو تر از قائل به اجتماع نقیضین است زیرا قائل به وحدت شخصی وجود یا باید بگوید من خدا هستم یا اینکه بگوید من چیزی نیستم و مثل عکس هستم. خیلی از احکام عقلی هست که به خاطر شبهه در مقابل بدیهی چیز می شود.

بعد هم ما عرض کردیم که بعضی از احکام هست که احکام عقل نظری ست. من نمی خواهم بگوییم که استحقاق عقاب نظری ست و لکن ممکن است مقداری نیاز به استدلال دارد. جناب حاج شیخ ره یک نقضی به شما بکنیم که نتوانید پاسخ دهید و آن این است که ممکن نیاز به خالق دارد، معلول نیاز به علت دارد حکم عقل است یا حکم عقل نیست، ممکن در حدوث و در بقاء احتیاج به علت دارد حکم است یا حکم عقل نیست؟ اگر بگویید: «حکم عقل نیست» خب با شأن شما سازگار نیست و اگر بگویید: «حکم عقل است» می گوییم: خب چقدر در عالم منکر این شده اند، آن افرادی که طبیعی هستند منکر شده اند.

سوال، جواب: هر چه که هست، حکم عقل نظری ست؟ خب آنرا هم می گوییم که حکم عقل نظری ست. البته فکر نمی کنم اینکه ممکن نیاز به علت دارد را کسی بگوید حکم عقل نظری ست چرا که اصلاً قابل استدلال نیست. اینکه معلوم منفک از علت نمی شود قابل استدلال نیست علاوه بر اینکه بعضی آمدند و گفته اند که استحاله انفکاک معلول از علت ام القضا یا ست نه اجتماع نقیضین.

خلاصه جناب حاج شیخ ره هر جا اینها را بردید همان جا استحقاق عقاب را ببرید. عجیب است، بعضی مواقع خداوند سبحان ذهن انسان را می بندد. در اینکه حاج شیخ ره نابغه بوده شکی نیست. در اینکه استعداد ایشان چندین برابر بعضی از مراجع بوده شکی نیست اما این چه حرفی هست که بیان می کند!

خب جناب حاج شیخ ره این استحقاق عقاب به چه چیزی هست؟ به حکم عقلاء. می گوییم: قابیل ملعون وقتی جناب هابیل را گشت، آیا این قابیل در آن زمان استحقاق عقاب داشت یا

نداشت و خداوند سبحان او را عقاب کرد یا عقاب نکرد؟! مقصود از «أَنَّ الْقَبْرَ إِمَّا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ إِمَّا حَفْرَةٌ مِنْ حَفْرِ النَّيْرَانِ» الآن نیست. اگر این طور باشد خب قابیل می گوید: «شما نمی توانید عقاب کنید زیرا ما چهار نفر بیشتر نیستیم یکی حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام و یکی جناب حوا و یکی هابیل و یکی من»

سوال، جواب: شأنی یعنی چه! اینکه اگر عقلاء باشند که به درد نمی خورد و باید صبر کرد تا عقلاء بیایند.

بعد هم عرض کردیم اینکه «اگر عبد نظام عبودیت را بجا نیاورد موجب اختلال نظام می شود، نوع باقی نمی ماند» مما یضحک به الثکلی ست زیرا الآن در دنیا بیشتر از هفت میلیارد جمعیت وجود دارد. از این هفت میلیارد، شیعه دوازده امامی اثنی عشری حدودی ۳۵۰ تا ۴۰۰ میلیون است. خب از اینها هیچی هیچی نباشد حدود - اگر ۴۰۰ میلیون باشد - ۳۹۵ میلیون نفر گناه می کنند. ما پنج میلیون عادل قطعا نداریم. الآن اگر به من بگویند: «دو نفر عادل که هیچ گناه نکرده باشند را پیدا کن که ما صیغه طلاق را پیش آنها جاری کنیم» خب ... حال آیا نظام و نوع بشر بهم خورده است؟ نه، مردم مثل گرگ و حیوان وحشی هستند و همه گناه می کنند «ثُمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» اصلا قرآن می فرماید: «قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ». تازه نمی خواهم بگویم که مقصود از آن عبادی الشکور عدول هستند. اگر مقصود عدول باشد که قلیل قلیل قلیل. گناه چه ربطی به بهم خوردن نظام دارد! حتی گناهان اجتماعی مثل سرقت و زنا و ظلم، در دنیا این همه ظلم می شود و مردم به یکدیگر ظلم می کنند، آیا نظام بهم خورده؟! می گوئیم: چرا وقتی پلیس گفت این خیابان یک طرفه هست باید رعایت کنیم؟ می گویند: «چون موجب اختلال نظام می شود». آخر کجا موجب اختلال نظام شده! ترافیک های شش ساعته و هفت ساعته در خیابان های شلوغ موجب اختلال نظام نشده حال این خیابان چهار مردان موجب اختلال نظام می شود. وقتی بینم که خیابان شلوغ است خب از جای دیگر می رود تازه اگر ۴۸ ساعت در جاده باشم موجب می شود که نظام بهم بخورد! اینها چیست! تا به امروز نتوانستم درست کنم که رعایت قوانین راهنمایی

و رانندگی لازم است. یک وقت یکی از شاگردان امام ره از قول ایشان چیزی را نقل می کرد به او گفتم «مقصود شما کجاهاست» گفت: «مثل قوانین راهنمایی و رانندگی که واضح است باید رعایت شود». خب کجایش واضح است! اگر مثلاً در اتوبان روی سرعت ۱۲۰ کیلومتر در ساعت بروم اختلال نظام نمی شود اما اگر روی ۱۲۵ کیلومتر بر ساعت بروم اختلال نظام می شود! می گویند: «تصادف می شود و مردم کشته می شوند» خب کدام عاقلی می تواند قسم بخورد که در شب وقتی اتوبان خلوت می باشد با ماشینی که خوب است اگر ۱۲۰ کیلومتر بر ساعت برویم تصادف نمی شود اما اگر با ۱۲۵ برویم تصادف می شود. اینها واقعا دلیل ندارد.

خب جناب حاج شیخ ره یعنی چه که اگر نگوئیم استحقاق عقاب را عقلاء می گویند موجب اختلال نظام می شود! استحقاق عقاب به حکم عقل است. حال یا از وجدانیات است یا از اولیات است. شما همش گفتید که واضح است و فرمودید: «از اولیات نیست زیرا در اولیات تصور موضوع و محمول مساوی با حکم است. چطور استحقاق عقاب از اولیات باشد و حال آنکه در آن اختلاف کرده اند» خب گفتیم: الممكن یحتاج الی العلة، عالم خالق دارد و خالق عالم نباید ممکن باشد، ممکن الموجود در حدوث و بقاء احتیاج به علت دارد حکم عقل هست یا نیست! خب اینها را شما درست کنید. اینها جزء فطریات است؟ نه، جزء اولیات است، این طور که شما توضیح دادید؟ نه. جزء تجربیات است؟ نه، جزء حسوسات است؟ نه، جزء حدسیات است؟ نه. پس جزء چیست؟ لذا این حرف را به نظر من شاید اگر مرحوم حاج شیخ نمی فرمود اولی بود.

خلاصه مطلب این است که عقل به استحقاق عقاب حکم می کند و حکم آن، حکم ضروری و واضح است. اما اینکه یک عده اشکال کرده اند دو جور ممکن است باشد. یک مرتبه یک عده اشکال کرده اند اما عناداً یعنی خودشان قبول دارند خب اینکه محل بحث نیست. یک مرتبه یک عده اشکال کرده اند جهلاً خب نسبت به وجود و اینکه در عالم وجود هست که واضح می باشد اما یک عده سفسطائی شده اند. تازه با سفسطائی چه کار داریم تمام فلاسفه جمع شوند، تمام حوزههای علمیه جمع شوند اگر قول به وحدت شخصی وجود رسواتر از اجتماع نقضین محال

نیست نبود هر چه می خواهند بگویند، بگویند. خدا نکند که انسان گیر موهومات بشود. در بیست و هفت سال پیش به خانه یک پیر زنی رفتم. به اهل خانه گفتم چرا ایشان را از اتاق بیرون نمی آورید تا هوا بخورد. رفتم به خودش گفتم «مادر بیا بیرون بنشین تا هوا بخوری» جواب داد: «بیرون سگ است و من را نجس می کند». گفتم «خب بیا دم پنجره و داخل حیاط را نگاه کن و بین که سگی نیست» اما باز می گفت که داخل حیاط سگ است. خب از این واضح تر و راحت تر می شود تا انسان بتواند وهم خود را از بین ببرد! خدا نکند که انسان گرفتار اوهام شود و خدا نکند که خداوند سبحان توفیق فهم حق را از انسان بگیرد. این «اللَّهُمَّ أَرْنِي الْحَقَّ حَقًّا حَتَّى أَتَّبِعَهُ، وَ أَرْنِي الْبَاطِلَ بَاطِلًا حَتَّى أُجْتَنِبَهُ» ... اگر کسی را خدا گمراه کند «وَمَنْ يُضَلِّلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ». خدا نکند که خدا انسان را در چاه باندازد. لذا به نظر من اینکه حکم عقل به استحقاق عقاب است مما لا ريب فيه است و این حرفی که حاج شیخ ره از شیخ الرئیس - به این کیفیت که حاج نقل می کند - واقعا حرف چرت و بی ربطی ست ولو اینکه حاج شیخ ره قبول کرده است. خدا خودت می دانی که تمام ارادت من به حاج شیخ ره به خاطر دیوان شعری ست که ایشان دارد و الا نهاییه الداریة و سایر کتب ایشان برای من ارزش ندارد. اینکه من در حریم حاج شیخ ره حرف نمی زرم با اینکه حرف بی ربط زیاد دارد به خاطر اعتقادات و دیوان شعر ایشان است. خلاصه با تمام این تفاسیر این فرمایش نا تمام است.

و للكلام تتمه و صلى الله على محمد و آله الطاهرين لعنة الله على اعدائهم اجمعين